

نقد و تحلیل مشخصه‌های بارز رمانتیسم

در شعر محمدتقی بهار

سید منصور جمالی^۱

محمد رضا نشایی مقدم^۲

چکیده

رمانتیسم، یک نهضت فکری، ادبی، فرهنگی و اجتماعی است که در اواخر قرن هجدهم میلادی در اروپا ظهور و بروز یافته است. این نهضت توانست فرهنگ و اندیشه بسیاری از ملل مختلف جهان - از جمله ایران - را تحت تأثیر آراء و عقاید خود قرار دهد. مقوله رمانتیسم در هر دوره‌ای از شعر و نثر فارسی به شکل‌های گوناگون به چشم می‌خورد اما در عصر مشروطه این نهضت عمدتاً از اعماق تحولات ادبی و اجتماعی آن دوره بر آمده است. شاعرانی چون: میرزاده عشقی، نسیم شمال و ملک‌الشعراى بهار چهره‌های شاخص ادبیات مشروطه هستند که هر کدام از آنان اندیشه‌های خاص خود را در شعر انعکاس داده‌اند.

ملک‌الشعراى بهار با وجود این که دارای گرایش شعری کلاسیک است، به علت نوگرایی عصر خویش، اشعاری را سروده که با عناصر رمانتیک هم‌خوانی کامل دارد. پنج اصل مهم از اصول فکری رمانتیک‌ها یعنی؛ آزادی، هیجان و احساس، گریز و سیاحت، کشف و شهود، تشخیص عمومی (من واقعی) و افسون سخن (صور خیال) بخش گسترده‌ای از مضامین شعری او را تشکیل می‌دهد و هیچ‌گاه نمی‌توان آنها را از تار و پود شعرش جدا نمود.

کلید واژه‌ها:

رمانتیسم، مشروطه، بهار، عنصر رمانتیک، نهضت فکری...

«میرزا محمدتقی» متخلص به «بهار»، در سال ۱۳۰۴ هـ. ق در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش «حاج میرزا محمد کاظم» متخلص به «صبوری» ملک الشعراى آستان قدس رضوى بود و در عهد خود از فضلا و شعراى به نام خراسان به شمار مى‌آمد.

«میرزا محمدتقی» هنوز به هجده سالگی نرسیده بود که پدرش در سال ۱۳۲۲ هـ. ق درگذشت و به فرمان مظفرالدین شاه لقب ملک الشعراى پدر به پسر واگذار شد.

بهار که تحصیلات مقدماتی را نزد پدر گذرانده بود و علوم متداول زمان را در خدمت «ادیب نیشابوری» و دیگر استادان مشهور خراسان فرا گرفته بود، از اوان کودکی شعر می‌سرود. وی از چهارده سالگی به اتفاق پدر در محافل آزادى خواهی حاضر مى‌شد و دو سال بعد از مرگ پدر، هنگامی که در سال ۱۳۲۴ هـ. ق جنبش آزادى خواهی در کشور پدید آمد، به جمع مشروطه طلبان خراسان پیوست و در سال‌های ۱۳۲۵/۲۶ هـ. ق که بین شاه و ملت کشاکش افتاد، نخستین اشعار پرشور سیاسى - اجتماعى خود را در روزنامه «خراسان» که محرمانه در مشهد چاپ مى‌شد، به طبع رسانید.

بهار در سال ۱۳۲۶ هـ. ش برای معالجه بیماری خود به اروپا رفت و در شهر لزن سویس اقامت گزید و پس از چندى معالجه و استراحت، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۸ هـ. ش به تهران بازگشت، ولى دیگر وجودش ناتوان شد و پس از گذراندن یک کسالت ممتد، در ساعت هشت صبح روز شنبه یگم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ هـ. ش درگذشت و با مرگ او کشور ایران آخرین شاعر قصیده سراى خود را از دست داد.

برخی از صاحب نظران معاصر بر این عقیده‌اند که بعد از «عبدالرحمن جامی» شاعر بلند آوازه قرن نهم هجرى، در جامعیت و روان‌سخنى و رسایی گفتار، شاعری هم پایه بهار نداشته‌ایم. ملک الشعرا بر این عقیده بود که پس از سپری شدن دوران معروف به سبک هندی، که در آغاز با نواندیشی‌هایی در مضمون‌آفرینی و واژه‌گزینی همراه بود، در پایان با مضمون‌آفرینی‌های سست و به کارگیری لغات مبتذل و گاه نادرست، اندک اندک به ابتذال گرایید، و به سراشیب بیراهه‌ای افتاد که شاعران صاحب طبع زمان دیگر آن را نمی‌پسندیدند. اینان بی‌آنکه به سبکی نو بیندیشند، بار دیگر به پیروی از اسلوب‌های کهن روی آوردند و دوره‌ای در شعر

فارسی آغاز شد که کمابیش دو قرن ادامه یافت و بهار خود آن را دوره بازگشت ادبی نام نهاد بود. (خطیبی، ۱۳۸۴: ۱۷).

بهار در حوزه‌های گوناگونی چون: وصف طبیعت، خشم و خروش انقلابی، قلمرو طنز، و وطنیات که حوزه‌های اصلی شعر اوست، مسایل سیاسی، حبسیه‌ها، و مراثی مذهبی، دارای شعر است. از این رو باید گفت دیوان بهار، متنوع‌ترین دیوان شعر فارسی در عصر مشروطیت است و این یکی از سعادت‌های وی بوده که قصیده را در روزگاری به خدمت شعر خویش درآورده است که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز گونه و رنگ تازه‌ای به خود می‌گرفت. (حاکمی، ۱۳۸۳: ۴۸)

«شعر بهار، در یک دوره تاریخ معاصر ایران انعکاس یافته و یک نوع بازگردان شکوه ادبی گذشته ایران، در قرن‌های پنجم و ششم با او به یاد آورده می‌شود؛ بنابراین از نظر ارزش شعری، صرف نظر از مفاهیمی که در آن آمده، یک شاعر به تمام معنی ارزنده است.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

ملک الشعراء بهار، دارای اشعار متعالی در هر دو زمینه مسائل مردمی و ادبی است و در مقابل شعرایی چون سید اشرف‌الدین حسینی، میرزاده عشقی، و عارف قزوینی که اشعار مردم فهم وطنی و سیاسی می‌گویند قرار می‌گیرد. (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۴۰-۳۶۸)

امتیاز بزرگ بهار آن است که با وجود انتساب به مکتب شعری قدیم توانسته است شعر خود را با خواسته‌های ملت هم‌آهنگ سازد و ندای خود را در مسائل روز و حوادثی که جامعه را دچار اضطراب و هیجان ساخته بود، بلند کند. در تاریخ شعر و ادب فارسی، بهار در مقطعی بسیار مهم ایستاده است و می‌توان بدون هیچ تردید و درنگ او را از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادبی قرن چهاردهم خواند. او به حق به عنوان یک شاعر، نویسنده، محقق، ادیب سبک شناس، سیاستمدار مبارز و آزادی‌خواه متفکر مطرح است. بدون شک ریشه‌های رمانتیسم را در شعر بهار به آن صورتی که مد نظر این تحقیق است، نمی‌توان به سادگی یافت. جریانات اجتماعی و سیاسی در اشعار این شاعر بزرگ همانند زندگی ادبی و سیاسی او مانند تاروپود به هم بافته شده است و مطالعه همه جانبه نشان می‌دهد که وی در مرکز شعر مشروطیت قرار دارد. (شفیعی کدکنی، مجله بخارا، شماره ۵۵).

درباره پیشینه تحقیق باید اشاره نمود که آقای مسعود جعفری دو اثر به صورت کتاب، تحت عنوان «سیر رمانتیسیم در اروپا» (۱۳۷۸) و «سیر رمانتیسیم در ایران» (۱۳۸۶) هر دو از نشر مرکز تهران به چاپ رسانیده است. آقای علی مرتضویان مقاله‌ای تحت عنوان «رمانتیسیم در اندیشه سیاسی» (۱۳۸۶) در مجله ارغنون، زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نگاشته است.

همچنین آقای دکتر میرجلیل اکرمی دانشیار دانشگاه تبریز و محمد خاکپور دانشجوی دکتری دانشگاه تبریز مقاله‌ای تحت عنوان «رمانتیسیم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی» (۱۳۸۹) در فصلنامه علمی - پژوهشی کاوش نامه از دانشگاه یزد، سال یازدهم، شماره ۲۱ به چاپ رسانیده‌اند.

رمانتیسیم چیست؟

تعریف رمانتیسیم همواره با دشواری‌های گوناگونی رو به رو بوده است و به همین دلیل بسیاری از صاحب‌نظران به جای تعریف رمانتیسیم، سعی کرده‌اند با بررسی تاریخ و چگونگی شکل‌گیری این مکتب و بررسی مفاهیم و درون‌مایه‌ها و جنبه‌ها و زمینه‌های گوناگون آن، به شناخت و درک روشن‌تری از آن دست یابند.

«مکتب رمانتیسیم با ویژگی‌هایی از قبیل: احساس‌گرایی، فردگرایی، ادب غنایی، تخیل وسیع و در هم شکستن چهارچوب‌ها و قاعده‌ها عام شمول شد. اگرچه رگه‌های اندیشه رمانتیک با بشریت همزاد است و برخی ویژگی‌های آن نظیر تخیل و احساسات در تمام انسان‌ها در طول تاریخ در گوشه و کنار جهان وجود داشته است.» (رفعت جو، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

سیر تاریخی ادبیات فارسی از بسیاری جهات با ادبیات غرب فرق دارد و نمی‌توان تمامی مفاهیم و اصطلاحات خاص ادبیات اروپایی را دقیقاً در مورد ادبیات فارسی به کار برد. ادبیات جدید فارسی، هم از طریق ترجمه آثار ادبی غرب و استفاده مستقیم شاعران و نویسندگان ما از این آثار، از غرب تأثیر پذیرفته است و هم از لحاظ سیر تحولات اجتماعی و تاریخی ناشی از جهان جدید مناسبات خاص آن، تا حدودی با ادبیات غرب همانندی دارد و برای مطالعات تطبیقی مناسب‌تر است. البته این شباهت و همانندی به معنی همسانی کامل

نیست و یقیناً پاره‌ای از خصوصیات ادبیات جدید فارسی نیز منحصر به خود آن است و از سنن، فرهنگ، میراث ادبیات کهن فارسی، محیط، وضعیت اجتماعی، تاریخی خاص ایران و... ناشی می‌شود؛ بنابراین در بررسی ادبیات جدید فارسی نیز نمی‌توان تمامی فرایندها و مسائل و مفاهیم مربوط به ادبیات غرب را عیناً و با همان ابعاد، ویژگی‌ها، با همان توالی و ترتیب، همان زمینه‌ها و علل و دلایل جست‌وجو کرد. در این بررسی خصوصاً باید از ساده‌نگری و تطبیق‌ها خودداری کرد و از طریق تحلیل و توصیف خود این ادبیات، ویژگی‌های خاص آن را به دست آورد.

ریشه‌های رمانتیسیم در ادبیات جدید فارسی را باید در دو زمینه مختلف جست‌وجو کرد: نخست آشنایی با ادبیات غرب به ویژه فرانسه و ادبیات نوین ترکیه و قفقاز و تأثیرپذیری از آن و دوم، ورود جامعه ایران به عصر جدید و طی کردن سیری کمابیش مشابه با جوامع اروپایی و پیدایش عوامل اجتماعی و فکری ظهور رمانتیسیم از دل این تحولات جدید. البته یادآوری این نکته لازم است که ناپایداری و عدم تداوم تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه ما موجب شده است که این فرآیند نیز ناپایدار و پرفراز و فرود باشد. به همین دلیل نمی‌توان مرزهای نسبتاً روشنی را که در فرهنگ غرب در میان دوره‌ها و مکتب‌های ادبی دیده می‌شود، در ایران به درستی ترسیم نمود. در ایران معاصر سبک‌ها و مکتب‌های ادبی متفاوت و گاه متباین در کنار هم و آمیخته با یکدیگر به حیات خود ادامه می‌دهند و گاه یکی از آنها پررنگ‌تر یا کم رنگ‌تر جلوه‌گر می‌شود و طبیعی است که هیچ یک از این سبک‌ها و مکتب‌ها نمی‌توانند آن اوج و عظمتی را که در یک دوره از ادبیات جدید فارسی بتوان آن را رمانتیک نامید نشان دهند؛ ولی شرایط فرهنگی و اجتماعی جدید باعث شد که از صدر مشروطه تا چندین دهه بعد ریان‌های مشخص رمانتیک در ادبیات فارسی حضور داشته باشند (جعفری، شورای گسترش زبان فارسی).

ویژگی غیر رمانتیک اغلب این اشعار را در توصیف‌های واقع‌گرایانه آن به خوبی می‌توان دید. شاعر در توصیف پدیده‌ها، خود و احساسات فردی خود را با موضوع در نمی‌آمیزد و با نگاهی فاصله‌دار و عینی به موضوع می‌نگرد و حتی حالاتی همچون غم و اندوه را نیز با وصف عینی و بیرونی شرح می‌دهد. (جعفری، ۱۳۸۷: ۶۸)

شعر عصر مشروطه را می‌توان در سه نوع کلاسیک گرا، اجتماعی صرف، و رمانتیک اجتماعی جای داد. در این دوره شاعرانی که به لحاظ زبان و بیان نوگراتر و مبتکرترند، برخی ویژگی‌های رمانتیک را به طور پراکنده در شعر خود نشان می‌دهند. در میان شاعران اصلی این دوره که رگه‌های رمانتیک در شعرشان دیده می‌شود، در درجه اول باید به عشقی و عارف قزوینی اشاره کرد. اما گذشته از این دو، نمود نوعی رمانتیسم را در پاره‌ای از اشعار «لاهوته»، «دهخدا»، و «ملک الشعراى بهار» می‌توان دید. در حقیقت این شاعران را باید پیش گامان شعر رمانتیک فارسی به شمار آورد. این شاعران در نوآوری‌های شعری و شکل دادن به شعر جدید فارسی نقشی تاریخی ایفا کرده‌اند.

رمانتیسم مشروطه، رمانتیسمی اجتماعی ست. گرایش‌های رمانتیک در آغاز این دوره عبارت بود از: دل‌بستگی آرمانی به انقلاب و آزادی، همدردی پر احساس با محرومان، امید به افق روشن و آینده آرمانی. شاعرانی هم که در این وادی گام برمی‌داشتند، می‌کوشیدند تا با وفاداری به این آرمان‌ها، در راه به دست آوردن آزادی بکوشند، اما از آن منظور واحدی نداشتند و کمتر می‌توان آزادی به کار رفته در شعر آن‌ها را در مفهوم دموکراسی غربی ارزیابی کرد. می‌توان گفت گر چه آزادی که مترادف با آزادی قلم و بیان و اندیشه باشد، در شعر شاعران این دوره کمابیش دیده می‌شود، اما به جز «بهار» که در دیوانش کاربرد کلمه آزادی در مفهوم غربی آن بسامد بالایی دارد، دیگر شاعران این دوره آزادی را در مفاهیمی متفاوت به کار برده‌اند. (فلاح، ۱۳۸۵: ۱۳۰)

«عموم منتقدان و صاحب نظران در بحث از پیشینه شعر رمانتیک فارسی، به «افسانه نیما» و پاره‌ای از اشعار «میرزاده عشقی» اشاره کرده‌اند و این اشعار را نخستین نمونه‌های رمانتیسم در شعر فارسی دانسته‌اند و به نمونه‌های رمانتیسم در شعرهای قبل از نیما و عشقی اشاره نکرده‌اند. اما باید دانست که قبل از این اشعار، جلوه‌های کاملاً مشخص رمانتیسم را در اشعار صدر اول مشروطه و در شعر کسانی چون «دهخدا»، «تقی رفعت» و برخی شاعران گمنام این عصر می‌توان به روشنی مشاهده کرد. ظاهراً علت برخی بی‌توجهی به صبغه رمانتیک شعر صدر مشروطه این است که در ایران به دلایل گوناگون اصولاً جنبه خیال‌انگیز، احساساتی و غنایی رمانتیسم برجستگی یافته و به ابعاد اجتماعی آن کمتر توجه شده است.

نکته جالب این جاست که در میان دوره‌های رمانتیسم در ادبیات جدید فارسی، رمانتیسم دوره اول (عصر مشروطه) از جنبه‌های مختلف، شاخص‌تر و اصیل‌تر و در عین حال غیر احساسی‌تر و متین‌تر از رمانتیسم دوره‌های بعد است. رمانتیسم این دوره چون تا حدودی از دل تحولات ادبی و اجتماعی جامعه ایران در عصر مشروطه برآمده است، طبیعی‌تر، خودجوش‌تر و سالم‌تر است» (جعفری، ۱۳۸۷: ۳۰).

در ایران این عصر یکی از بهترین نمونه‌های آمیختگی رمانتیسم با دغدغه‌های اجتماعی اندیشه روشن‌گری را می‌توان دید. گرایش‌های رمانتیک در آغاز این دوره نه در تضاد با روشن‌گری بلکه مکمل و همپای آن سیر می‌کند و به تدریج جنبه‌های دیگری به خود می‌گیرد. عمده‌ترین نمودهای اجتماعی رمانتیسم مشروطه را در پدیده‌هایی از این دست می‌توان مشاهده کرد: دل‌بستگی آرمانی به انقلاب و آزادی، همدردی پر احساس با محرومان و رنج‌هایشان، امید به افق روشن و آینده آرمانی، میهن‌دوستی و ناسیونالیسم و توجه به شکوه از دست رفته ایران، جست‌وجوی قهرمان رمانتیک و ستایش آن، انتقاد پر احساس از ناملایمات تمدن جدید و... (همان: ۳۴).

نقد و تحلیل مشخصه‌های بارز رمانتیک در شعر بهار

۱- آزادی

بهار نیز همانند همه رمانتیک‌ها آزادی فرد را با آزادی‌های یک ملت هم خوان می‌دید و نیرویی می‌طلبید که بتواند وضع آشفته ایران را سامان دهد.

در سال ۱۲۸۴ هـ. ش قانون اساسی و حکومت مشروطه بر اساس فرمان مظفرالدین شاه اعلام و توسط وی توشیح می‌شود. بهار از نخستین شاعرانی است که از این موضوع استقبال می‌کند و آن را نویدی برای آزادی می‌داند:

کشور ایران ز عدل شاه مظفر	رونقی از نو گرفت وزیتی از سر
انجمن عدل را به ملک بیاراست	دست ستم را بیست و پای ستمگر
مجلسی آراست کاندرو ز همه ملک	انجمن آیند بخردان هنرور

(بهار: ۱۳۸۰/ج ۱: ۱۰۲)

وی در این شعر بیان می‌کند که دولت و ملت، هر دو دست در دست هم داده‌اند و دشمن را متواری ساختند و نیز اشاره می‌کند که دولت و دین با یک دیگر همراهند، مادرشان عدل و قانون است:

دولت و دین هر دو توأمند و لیکن این دو پسر است عدل و قانون، مادر
(همان: ۱۰۳)

در اواخر سلطنت محمدعلی شاه نیز بهار قصیده مستزاد «کار ایران با خداست» را در مشهد سرود و در روزنامه نوبهار انتشار داد که در اعلان انزجار نسبت به کارکرد شاه مستبد است:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست
شاه مست‌وشیخ مست و شحنه مست و میرمست
هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست
کار ایران با خداست
کار ایران با خداست
مملکت رفته زدست
کار ایران با خداست
(همان: ۱۸۴)

رمانتیسیم انقلابی بهار نیز در اشعار او نمودار است، وی در غائله سال ۱۲۹۹ تبریز که به کشته شدن شیخ محمد خیابانی ختم شد، می‌سراید:

در دست کسانی ست نگهبانی ایران
آن قوم، سرانند که زیر سر آن هاست
کاصرار نمودند به ویرانی ایران
در سلطنت مطلقه چندی پدرانشان
سرگشتگی و بی‌سروسامانی ایران
بردند منافع زپیشانی ایران

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد

سرتاسر ایران کفن سرخ پوشد

(همان: ۳۳۷)

بهار، چنان که در بسیاری از آثار او پیداست، همان اندازه که در مذهب اسلام متعصب بود و مقام ائمه اطهار را گرمی می‌داشت، و نسبت به مظلومی که به آل علی (ع) وارد آمده بود مرثیه‌های سوزناکی می‌سرایید، به همان اندازه نیز از تعصب‌های جاهلانه و خرافاتی که عوام الناس در لباس مذهب بدان می‌گرویدند، ناراضی و متأسف بود و آزادی از این قید و بند را خواستار گردید:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید
کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند
خودکشی باشد قمه بر سر زدن، آن تیغ تیز
ای جوانان مدارس، بی سوادان حاکمند
کشور دارا لگد کوب سمند جور شد
حال خود را دیده واغوثا و واویلا کنید...
پیش ظالم پافشاری یگه و تنها کنید
بر سر دشمن زنید و خویشتن احیا کنید
این گروه بی نوا و سفله را رسوا کنید
راستی فکری برای کشور دارا کنید
(همان: ۴۰۵)

۲- شخصیت

آنچه بهار را از دیگر شاعران رمانتیک دوره مشروطیت متمایز می‌کند، بیان رنج‌های روح و خواهش‌های دل شاعر در شعر خویش است. اگر چه دیگر شاعران این دوره نیز سعی داشته‌اند تا با شعر به قلمرو «من» خویش افزوده و به سوی خیر و کمال حرکت کنند، اما زیبایی کار ملک‌الشعراى بهار نمایان‌تر و درخشان‌تر است:

آتش کید آسمان سوخت تنم، دریغ من
من که به تن زعافیت داشتمی لباس‌ها
این فلک قبا دورنگ از سرحیله برکشید
ز آب دودیده بیخ غم بر نکم، دریغ من
بس عجب است کاین چنین عورتنم، دریغ من
از تن عافیت برون پیره‌نم، دریغ من
(همان: ۸۰)

بهار در سال ۱۲۸۴ هـ.ش. هنگامی که بیست سال داشت، در تأسف از دست دادن پدر و شکایت از نیرنگ و دستان حسودان، قصیده‌ای را به اقتضای قصیده رودکی با مطلع: « مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود / نبود دندان لابل چراغ تابان بود»، سروده است:

به کام من بر یک چند گشت کیهان بود
هزار دستان بد در سخن مرا و چو من
که با زمانه مرا عهد بود و پیمان بود
نه در هزار چمن یک هزار دستان بود
(همان / ج ۱: ۹۷)

بعد از مختصری از احوال خویش گفتن و دوران خوش گذشته را به یاد آوردن همه را بعد از مرگ پدر از دست رفته می‌بیند:

بسی گریستم در سوگ آن بزرگ پدر
چو بود گنج خرد، شد نهران به خاک سیاه
مگو پدر، که خداوند بود و سلطان بود
همیشه گنج به خاک سیاه پنهان بود

که هر چه گفتم زین دیرگاه، هذیان بود

زسال، بیست به من برگذشت واین دانم

(همان: ۸۰)

بهار دو سال بعد از فوت پدر، به مقام ملک‌الشعرایی رسید اما مورد حسادت برخی از مدعیان فضل و دانش قرار گرفت و در اقتفای خاقانی که قصیده‌ای به مطلع «کیست که پیغام

من به شهر شروان برد»، این چنین سرود:

زمن پیامی بدان مردک کشخان برد
بترس اگر داوریت کس بریزدان برد
خودغلط است این که کس قطره به عمان برد
خوشه به خرمن کسی به تحفه نتوان برد
که سالخورد اندر او دست به دندان برد
(همان: ۱۰۰)

طبع بلندمرا، کیست که فرمان برد
گویند یک چندبار جانب یزدان شناس
خودغلط است این که او شعر فرستدمرا
خرمن دانش مراست و آن اگر آن خوشه چین
به خردسالی مراست ترانه‌های بدیع

واین چنین به مخالفان خود تاخت:

دعوی خود را به خلق حجّت و برهان برد
که تا ابد بهر خویش دارو و درمان برد
خصم چه سود از به تن محنت خفتان برد؟
(همان: ۱۰۱)

بی خردی کان سخن گفت، بیايد کنون
ورنه چنانش کنم خسته پیکان هجو
ناوک هجو من است بیلک خفتان‌گذار

بهار گواه سخنوری خود را نزد والی خراسان با این قصیده بیان می‌دارد:

آن ساده بناگوش سیم غبغب
باطره تاري چو قیرگون شب
ویژه چو گشاید به پارسی لب
می ننگرد از شرم زی معاتب
وز اوست کنون فخر جاه و منصب
(همان/ج: ۱: ۱۵۲)

آمد، چو دو نیمه برفت از شب
با چهره روشن چو تافته روز
شیرین سخن است و بدیع گفتار
شاهی که به گاه عتاب و تندی
فخر است کسان را از منصب و جاه

و در همین قصیده در جواب برخی حسودان که می‌گفتند بهار کودک است و این قصاید

از پدرش «ملک‌الشعرا صبوری» است، می‌گوید:

خود اینت یکی ناستوده مذهب

گویند مرا کت سخنوری نیست

بر من چه به آید زگفته خصم؟ بر سنگ چه آید زنیش عقرب؟
(همان: ۱۵۳)

۳- هیجان و احساسات

احساسات پرشور رمانتیک ملک الشعرا آمیخته با شور مذهبی وی، به خوبی در اشعارش متجلی است. او در آثار مذهبی خویش، می‌کوشد تا شور دینی خود را با هنر خویش بیامیزد و از این رو اشعار فراوانی در زمینه مذهبی و در منقبت بزرگان دین از جمله امیرالمومنین (ع) و امام حسین (ع) دارد.

بهار در سال ۱۲۸۳ شمسی به مناسبت مجلس جشن ولادت حضرت امام رضا (ع) که در آستان قدس رضوی مشهد برپا بود، این قصیده را سرود:

بگرفت شب زچهره انجم نقاب‌ها	آشفته شد به دیده عشاق، خواب‌ها
استارگان تافته بر چرخ لاجورد	چونان که اندر آب ز باران حباب‌ها
شمس الشموس، شاه ولایت که کرده‌اند	شمس و قمر ز خاک درش اکتساب‌ها
هشتم ولی بار خدا آن که بر درش	هفتم سپهری است به عجز اختراب‌ها

(همان: ۸۴)

بهار در یکی از جشن‌هایی که از طرف عموم طبقات خراسان به شادمانی فتح تهران و گشایش مجلس گرفته شد، قصیده «فتح تهران» و به دنبال آن قصیده «فتح الفتوح» را سرود. خود شاعر در دیوان خطی خود می‌نویسد: «ملیون خراسان در روز ۱۹ جمادی الآخر سال ۱۳۲۷ق. (۱۲۸۷ شمسی) در عمارت مرحوم منتصر الملک که مرکز و انجمن قوای ملیه خراسان بود، مجتمع شده، بشارت فتح تهران را قرائت نمودند. این مسمط (فتح تهران) را بداهتاً در آن خانه ظرف یک ساعت ونیم گفته، پاک نویس کردم و در مجلس و محفل ملی مزبور قرائت نمودم، و از طرف علما یک ثوب عبای سفید به من صله داده شد و من هم چون صله ملی بود، پذیرفتم.» (همان: ۲۰۲).

فتح تهران

مژده که آمد برون خاطرما زانتظار
مژده فتح الفتوح داد به ماکردگار
حق در رحمت گشود بر دل امیدوار
فتح به ماشد قرین، بخت به ما گشت یار

ناصر ملّت نمود فتحی بس

نامدار

هذا فتحٌ قریب، هذا نصرٌ مبین

باز به ما یار گشت نصرت دادار ما
زار شد آن کس که بود در پی آزار ما
دین را پاینده کرد همت سردار ما
عاقبتی نیک داد کوشش بسیار ما
عرصه کیهان گرفت فر سپهدار ما
غیرت، آن است آن، همت، این است این
(همان/ج: ۱: ۲۰۲)

بهار، در قصیده «یا مرگ یا تجدد» که در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در جنگ جهانی اول، به افتخار قصیده مسعود سعد سلمان گفته شده، خطاب به شاه وقت، مفاسد کشور را بیان می‌کند:

هر کاو در اضطراب وطن نیست
کی می خورد غم زن و دختر
نامرد جای مرد نگیرد
بنگر به ملک خویش که دروی
در فارس نیست خاک و به تبریز
شاهها بدین زبونی و اهمال
گفتم به طرز گفته مسعود
آشفته و نژند چو من نیست
آن را که هیچ دختر وزن نیست
سنگ سیه چو دُر عدن نیست
یک تن جدا ز رنج و محن نیست
کز خون به رنگ لعل یمن نیست
امروز هند و چین و ختن نیست
«امروز هیچ خلق چو من نیست»
(همان: ۲۹۷)

احساسات پر شور و انقلابی بهار، در این قصیده آن قدر پررنگ و متجلی است که خواننده به سادگی هیجان وی را هنگام سرودن این شعر، درمی‌یابد.

قصیده معروف دیگری که مورد توجه و تحسین فضلا و حتی مستشرقین بزرگ جهان قرار گرفت، «آفرین فردوسی» است که بهار آن را در سال ۱۳۱۳ ش، به مناسبت هزارمین سال

تصنیف شاهنامه سرود و در افتتاح آرامگاه فردوسی در حضور دانشمندان داخلی و خارجی در طوس ارائه کرد که اوج احساسات میهن پرستانه وی و ارادتش نسبت به حکیم طوس در این قصیده به خوبی مشهود است:

آن چه کورش کرد و دارا، و آنچه زردشت مهین
آفتاب طبع فردوسی به سی و پنج سال
نام ایران رفته بود از یاد، تا تازی و ترک
شد درفش کاویانی با زبرپا تا کشید
جز بدو هرگز کجا در «طابران» پیدا شدی
زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین
تازه از گل برکشیدش چون شکفته یاسمین
ترکتازی را برون راندند لاشه از کمین
این سوار پارسی رخس فصاحت زیر زین
فره‌ای کز خسروان در خاوران بودی دفین
(همان/ج ۱: ۵۷۵)

بهار در این قصیده سعی کرده با دنبال کردن روند شکل گیری شاهنامه از ابتدا تا انجام کار بزرگ حکیم توس را بزرگ و زیبا جلوه دهد. وی در آخر، شاهنامه را تصنیف بی‌همتایی می‌داند که شاعر در آن گفتار زردتشت در اوستا و کردار اردشیر بابکان و یزدگرد را گرد آورده و معجزه‌ای پدید آورده است.

اوج احساسات وطن پرستانه بهار در قصیده «حب الوطن» آشکار است، زمانی که پس از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از کناره‌گیری رضاخان از حکومت، فرزند او جانشین وی شد. ملک‌الشعرا بهار که از رژیم سابق بسیار ناراضی بود، این قصیده را به رسم پند و اندرز سرود و از شاه جوان خواست که چون پدر عمل نکند:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافرست
هر که بهر پاس عرض و مال و مسکن داد جان
ای شهنشاہ جوان بخت ای که قلب پاک تو
مقتدر شوتا ز صاحب قدرتان ایمن شوی
مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی
از خدا غافل نشو یک لحظه در هر کار کرد
معنی حب الوطن، فرموده پیغمبر است
چون شهیدان از می‌فخرش لبالب ساغر است
پرتو افکن بر وطن چون آفتاب خاور است
شیر افریقا هم‌اورد پلنگ بربر است
بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است
چون توباشی با خدا، هر جا خدایت یاور است
(همان: ۶۳۲-۶۴۲)

همان گونه که در ابیات فوق الذکر مشاهده می‌شود، حسن خیرخواهی و مملکت دوستی شاعر، وی را وادار می‌کند تا برای نصیحت و اندرز به شاه جوان مواردی را متذکر شود و قوام

تاج و تخت را ملزم به رعایت مواردی از قبیل: اقتدار، عدم وابستگی به بیگانه، غافل نشدن از خداوند، عنایت به فرهنگ و آیین وطن، تقوی و دانش و آزادی فکر و قلم بدانند. وی از شاه می‌خواهد «جوشن غیرت» به برکرده و مردوار وارد معركة نبرد شود. گرد میدان را توتیای دیده خویش سازد و مردن را بهتر از «نگ فرار» بدانند. آموزه‌های اخلاقی بهار نیز به شاه جوان قابل توجه است. وی به شاه توصیه می‌کند از طمع پرهیز کند و ریشه رشک و حسد را در نهاد خویش بخشکاند و از خوردن غذای زیاد و نوشیدن مشروبات الکلی بپرهیزد. با هموطنان راست کردار و راست گفتار باشد، چرا که همه مردم چون برادران و خواهران معنوی وی می‌باشند.

۴- گریز و سیاحت

بهار اگر چه آزرده از محیط فضای سیاسی سنگین حاکم بر کشور است، اما هوس سفر به فضاهای دیگر مادی را کمتر می‌توان در دیوان وی یافت. البته وی گریزهای فراوانی به تاریخ گذشته ایران زده تا بتواند با تصویر آن برای شاهان زمانه اش، موجبات تنبه آنان را فراهم آورد که شعر آیینۀ عبرت شاهد مثال خوبی در این زمینه است. او میل به گریز به کشورهای دوردست را ندارد و بیشتر ذهن خود را به پناه بردن به فضاهای معنوی جهت خلاص شدن از «رنج دهر بدخواه» معطوف می‌دارد. نمونه این مدعا ترانه‌ای مملی است که بهار در سال ۱۳۲۷ مطابق با ۱۲۸۷ به حمایت از مشروطیت سروده است:

دوشینۀ زرنج دهر بدخواه	رفتم سوی بوستان نهانی
تا وا رهم از خمار جانکاه	در لطف و هوای بوستانی
دیدم گل های نغز و دلخواه	خندان ز طراوت جوانی
مرغان لطیف طبع آگاه	نالان به نوای باستانی

این مژده به گوش من رسانید

کز رحمت حق مباش نومید

(همان/ ج ۱: ۱۹۳)

بهار در مثنوی «شمه ای از تاریخ خراسان» به سفری تاریخی دست می زند و چنین

می سراید:

دین زرتشت از خراسان کاست	گرچه زرتشت از خراسان خاست
گوزکانان و غور و غرشستان ^۳	مردم کابل و تخارستان
بردیدند ز نند و استا را ^۴	بگزیدند کیش بودا را
شمن وزدهشتی و زندیق ^۵	خلق ایران شدند بر سه فریق
روشی متقن و سیاسی بود	دین زردشت چون اساسی بود
چیره شد بردو کیش عرفانی	اندر او جلوه کرد ایرانی

(همان / ج ۲: ۹۷)

شاعر سپس مرکزیت دین زرتشت را در غرب کشور به خواننده می شناساند که از آن جا به شرق گسترش پیدا می کند. وی بعد به هجوم اعراب اشاره کرده که «روز زردشتیان» را به شب تبدیل کرده، موجب نفاق در «جماعت زندیق» شد و بعد از آن به چگونگی فتح ایران به دست مسلمانان بادیه نشین می پردازد که در پایان شاه ایران به خراسان می گریزد و در آن جا کشته می شود.

۵- کشف و شهود

شاید ویژگی بارز رمانتیک شعر استاد بهار، آمیختگی هنراو با خلقت گری و تصور است. تخیل بسیار قوی به او کمک کرده تا با جایگزینی حقیقت و آرزو همراه با انقلابی گری بتواند برای حل مسائل آن روز کشور ریشه یابی دقیق کند.

بهار در مستزاد «از ماست که بر ماست» عقب ماندگی از علم روز دنیا را ریشه بدبختی

ایران و ایرانیان دانسته است و عقیده دارد باید از خویش نالید نه از غیر:

از ماست که بر ماست	این دود سیه فام که از بام وطن خاست
از ماست که بر ماست	وین شعله سوزان که برآمد ز چپ و راست
با کس نسگالیم	جان گر به لب ما رسد، از غیر ننالیم

۳. ایالتی در افغانستان.

۴. زند و اوستا.

۵. پیروان مانی

از خویش بنالیم که جان سخن این جاست
از شیمی و جغرافی و تاریخ نفوریم
وز قال وان قلت به هر مدرسه غوغاست
از ماست که برماست
از فلسفه دوریم
از ماست که برماست

(همان / ج ۱: ۲۷۶)

بی‌گمان شاعر در پی کشف ریشه عقب ماندگی مملکت، زیاد دچار زحمت و ممرات نشده است؛ چرا که آن روز همه اندیشمندان دلسوز، بر این نکته اتفاق نظر داشته اند، و بهار نیز با اضافه کردن چاشنی ادبی بر آن به این امر واقف است:

ما کهنه چناریم که از باد ننالیم
بر خاک بی‌نالیم

(همان: ۲۷۷)

«بهار» ناشناخته‌هایی از خلقت نیز برای خود داشت. او در سال ۱۳۱۰ درباره تأثیر وراثت و سایر رموز و اسرار خلقت، که همواره موجب پیدایش شک و تردید متفکران جهان بوده، چکامه‌ای در قالب دو بیت سرود:

...شده ام درهمه اشیاء باریک
چيست هستی؟ افقی بس تاریک
به جز آن نقطه نورانی شک
عشق بستم به حقایق یک یک
... خلق را کرده طبیعت زازل
سرّ تأثیر وراثت، اول
رفته تا سرحد اسرار وجود
واندران نقطه شکی مشهود
نیست در این افق تیره فروغ
راست گویم، همه وهم است و دروغ
به دو قانون پلیید ارزانی
رمز تأثیر تعلیم، ثانی

(همان / ج ۱: ۳۶۴)

وی در قصیده‌ای دیگر به نام «جزرومد سعادت» که در سال ۱۳۰۴ سروده است، می‌گوید:

خواندیم در دفاتر و کردیم امتحان
چون شب تمام گردد، روزی شود پدید
کاز بعد هر غمی بود آسایشی نهان
چون بگذرد بلیه، رفاهی شود عیان

وسپس نقبی به تاریخ می زند:

زایران و روم و مشرق و مغرب یگان یگان

(همان: ۳۹۲)

پیدا شود زغیب یکی صاحب قران

خود راست است و نیست خم و پیچی اندران

(همان: ۳۹۵)

تاریخ ملک ایران از عهد باستان

ایران و بیوراسپ در آن شد خدایگان

قصیده‌های « زن شعر خداست » را که شاعر در سال ۱۳۰۷ سروده است، اوج شکوفایی

تخیل بهار در همانند سازی زن به موجودی لطیف و زیبا است؛ همچون غزلی تر که در دیوان

شعر خداوند جایگاه دارد:

مرد نثری سره و زن غزلی تر باشد

لیک با نظم چو پیوست نکوتر باشد

(همان / ج ۱: ۴۹۲)

زن بود شعر خدا، مرد بود نثر خدا

نثر هر چند به تنهایی خود هست نکو

بهار علت حسد و کینه برادران و خواهران را نسبت به هم دیگر چنین می داند:

نسل ها، چون به یکی خانه دو مادر باشد

(همان: ۴۹۲)

می شود آلت حرص و حسد و کینه و کذب

اگر چه شاید در این قصیده، بهار به دنبال کشف ناشناخته‌ای نبود و قصد آن داشت تا

تنها بدیهیات را به زبان شعر جاری و ساری کرده باشد، با نگاهی دقیق می توان دریافت که هنر

وی، خلق بدیهیات در لباس متن ادبی است. بدین معنی که با شاخ و برگ زیبایی که به درخت

قصیده خویش بخشیده، خواننده را علاوه بر آموزش اخلاقیات خانوادگی، به حظ سمعی

و بصری از خواندن شعر نیز می رساند.

بهار، در مثنوی «طبیان وطن»، تن بیمار ایران را گرفتار در دست طبیان ترسویی می‌بیند که اگر چه درد را می‌شناسند اما قدم مؤثری در راه درمان آن بر نمی‌دارند. این «دانیان راز»، «مریضان» را از درد آگاه نمی‌سازند و اذعان نمی‌دارند که بیمارشان به زودی خواهد مرد:

طبیانی که دانیان رازند
مریضان را ز درد آگه نسازند
نگویند این مرض صعب و خطیر است
دریغا کاین مریض از عمر سیر است
نگویند آه ای بیچاره ناخوش
تو امشب مرده خواهی، ساعت شش
(همان/ج ۲: ۴۹۲)

و در انتها این طبیان را موجب مرگ وطن می‌داند:

طبیان وطن زین ساز و این برگ
نمی‌سازند معجونی به جز مرگ
(همان)

او همچون هنرمندی رمانتیک در پی اثبات اسرارحیات است، با این تفاوت که فرضیات او اگرچه سال‌هاست که به اثبات رسیده، اما هنوز این موضوع مورد بحث و جدل در اطراف و اکناف این کره‌خاکی بین دانشمندان و متفکران جهان است:

عجب دارم من از آن پاک رایی
چو در اثبات او عقل است ابتر
چو والاتر بود از وهم، جاهش
به بودش گشته حیران فکردانا
که گوید نیست عالم را خدایی
به نزد عقل انکارش عجب تر
خرد عاجز شود با دستگاهش
به نبودش چون گردی توانا؟
ولی صدره از آن مشکل‌تر، انکار
زمن گر نشنوی، بشنو ز «اخگر»
بود اثبات واجب صعب و دشوار
مشو منکر بهل افکار منکر

که بی چون نامه‌اش قولی صواب است

ز آتش خاسته است اما چو آب است

(همان/ج ۲: ۲۱۸-۲۱۷)

۶- افسون سخن (صور خیال)

سخن «ملک الشعرای بهار» علاوه بر فخامت و فرم مخصوص به خود، مسحور کننده و

جذاب است؛ وی در مسمطی با عنوان «کودک رز» با بهره‌گیری از دست مایه‌های زیبایی‌شناختی و گزینش واژه‌هایی متناسب با موضوع، داستان شراب را طرح می‌کند:

انگور شد آبستن هان ای بچه حور
چندانش مهل کز دم دی گردد رنجور
برخیز و به گهواره فکن بچه انگور
کامد دی و افسرد دم ماه و دم هور

برکرد سه ابر سراز کوه نشابور

و آراست ز خوارزم سیه تا در بلغار

(همان، ج ۱: ۸۹)

توجه بهار به ارزش کلمات و استفاده ماهرانه از آن، دقیقاً دیدگاهی رمانتیک است که وی در شعر خود به کار برده است. او به کلمات ساده که به کار بردن آن‌ها، جزء اصول کلاسیک‌ها بود، اکتفا نمی‌کرد و هنر خود را در این خصوص به رخ همگان می‌کشید. وی در قصیده «روز جشن عیدصیام» که در حدود سال‌های ۱۲۸۳-۱۲۸۴ در مشهد سروده شده، همین ویژگی را به کار می‌برد:

مه من نیز پی رؤیت فرخنده هلال

تا همی ابروی او دیدم من با مه نو

همچو خورشید فراز آمد از خانه به بام
هیچ نشناختم آیا مه نو هست کدام
(همان: ۹۵)

توجه بهار به اسطوره‌ها و اسطوره‌سازهای پارسی، باعث شد تا خود نیز در این وادی هر چند به اجبار گام بردارد، بهار می‌کوشد با یادآوری پادشاهان اسطوره‌ای چون کورش و داریوش، یادمان عظمت ایران قدیم را به تصویر بکشد:

پادشه ملک ستان داریوش

تاخت سوی پارس به غربت سمند

چون که پرداخت زبنگاه شوش
تا کند از سنگ بنایی بلند
(همان / ج ۲: ۱۹۲)

و در ادامه ساخت بنای تخت جمشید را یادآور می‌شود که چگونه این «شاه وطن خواه» با «خرد و رای» خویش، «قصرهمایون» بر «عرصه موزون مرودشت» نهاد و «تختگه باشکوهی» از «سنگ‌های سیه‌جاندار» که «پیکر انسان» به خود گرفتند، ساخت:

داشت شهنشاه دو گنج گران

یافته آن هر دو به رنج گران

دیگر گنج خرد و رای او
گنج دگر، گنج وطن خواهش
پنجه فرو برده به گاوی بزرگ
سگّه به زر ساخته این پندرا
شیر صفت، قوت سرپنجه ساز
نامه آن گنج، به سیم و به زر
کرد نهان در شکم سنگشان
(همان: ۱۹۳-۱۹۲)

اگر بپذیریم که اقبال رمانتیک‌ها به استعاره بیش از توجّه آنان به تشبیه است، این ابزار

بیانی کم و بیش در شعر بهار به چشم می‌خورد:

گرسبک پروازی از مرغ خرد دام آورد
بعد جاهش تیرگی در چشم او هام آورد
زیرپا گر نردبان زافکار وافهام آورد
(همان، ج ۱: ۴۹)

طایرفکرت نیابد ره به اوج کبریاش
قصر قدرش سایه بر نه طاق گردون افکند
برسر ایوان جاهش کی برآید دست عقل

یا :

در سرای عمرسوگ و ناله و افغان بود
(بهار، ۱۳۸۰/ج ۱: ۵۱)

دست یزدان، بوالحسن کز نیروی دستش هنوز

ویا:

زان شد سپرده کشور در دست اقتدارش
(همان، ۷۴)

در آستین قدرت دستش بود توانا

ویا این که

انجمن کرده اند زاغ وزغین
(همان: ۱۹۰)

باز بر شاخسار حیلّه و فن

این شواهد، نمونه‌ای است از استعارات در دیوان بهار که اگر بخواهیم یکایک آن‌ها را

ببایم و بررسی کنیم، خود پژوهشی مفصّل و نیازمند مجالی دیگر خواهد بود.

در مقابل، تشبیهاتی نیز در شعر بهار به چشم می خورد:

سرورا ماند قدش، گر سرو برتوسن نشست ماه را ماند رخس، گر ماه در میدان بود

(همان: ۵۰)

و یا

بشکند از بیخ و بن دندان گرگ حادثه آن که فرمان برده او از بن دندان بود

(همان: ۵۱)

Archive of SID

نتیجه گیری

تفاوت ادبیات فارسی با ادبیات غربی در این است که هر یک از آنان متأثر از ساختار اجتماعی خاص خود هستند، به گونه ای که نمی‌توان تمامی مفاهیم و اصطلاحات خاص ادبیات اروپایی را دقیقاً درباره ادبیات فارسی به کار برد و برای جنبش‌ها و مکتب‌های اروپایی، معادل دقیقی در ادبیات و فرهنگ ایران جست و جو کرد. این نکته اگرچه در باره ادبیات کهن فارسی بیشتر صدق می‌کند، اما باید گفت که ادبیات شرق، به خصوص ادبیات کهن فارسی و عربی یکی از منابع الهام رمانتیسیم اروپایی محسوب می‌شود.

ادبیات جدید فارسی، از طریق ترجمه آثار ادبی غرب و استفاده مستقیم شاعران و نویسندگان از این آثار، از غرب تأثیر پذیرفته است و هم از لحاظ سیر تحولات اجتماعی و تاریخی برخاسته از جهان جدید و مناسبات خاص آن، تا حدودی با غرب همانندی دارد. البته این شباهت و همانندی به معنی هم‌سانی کامل نیست و یقیناً پاره‌ای از خصوصیات ادبیات جدید فارسی نیز منحصر به خود آن است و از سنن، فرهنگ و میراث ادبیات کهن فارسی، محیط، وضعیت اجتماعی و تاریخی خاص ایران و... ناشی می‌شود؛ بنابراین، در ادبیات جدید فارسی نیز نمی‌توان تمامی فرآیندها و مسائل و مفاهیم مربوط به ادبیات غرب را عیناً و با همان ابعاد و ویژگی‌ها و با همان توالی و ترتیب و زمینه‌ها جستجو کرد.

محتوای شعر مشروطه نسبت به دوره‌های قبل از آن به دلیل فضای پر جوش و خروش اجتماعی تغییر کرد. استفاده از زبان مردم و مخاطب‌قراردادن آنان، به شعر جلوه‌ای ساده‌تر و طبیعی‌تر داد. این جنبه تحول شعر مشروطه را می‌توان آزادی از قید قواعد کلاسیک دوره بازگشت ادبی در حوزه زبان متن دانست.

بهار گریزهای فراوانی به تاریخ گذشته ایران دارد و تلاش کرده تا با تصویر گذشته ایران برای شاعران زمانه‌اش، موجبات بیداری آنان را فراهم سازد؛ او میل به گریز به کشورهای دوردست را ندارد و بیشتر در پی فضاهای معنوی است تا از رنجی که ناشی از اوضاع مملکت می‌برد، در امان باشد. همچنین او در پی کشف ریشه عقب‌ماندگی مملکت است و با حسن انقلابی‌گری می‌خواهد مسائل کشور را ریشه‌یابی کند. شاعر نگاهی عارفانه به جهان هستی

دارد و به دنبال کشف اسرار خلقت است و همین طور سعی دارد که گمشده درونی خویش را بکارد.

انتخاب واژه‌های زیبا و خوش تراش و همچنین واژه‌هایی که روابط معنایی با واژه‌های دیگر داشته باشند در شعر بهار به خوبی رعایت شده و با بهره‌گیری از دست مایه‌های زیباشناختی و گزینش واژه‌هایی متناسب با موضوع و استفاده ماهرانه از کلمات، فضای رمانتیکی شعر را جلوه‌ای خاص می‌بخشد. به کارگیری از عنصر تشبیه و استعاره در شعر او آنچنان استادانه است که گویای یک تسلط مطلق بر سمند سخن است. توجه به اسطوره‌ها و اسطوره‌پردازی او را از هم ردیفانش متمایز می‌سازد. اسطوره‌های مذهبی و ملی بیشتر مورد توجه اوست.

Archive of SID

منابع و مآخذ

- ۱- اسلامی ندوشن، محمد علی، (بهار ۸۴)، «از رودکی تا بهار»، چاپ اول، جلد دوم، انتشارات نغمه زندگی.
- ۲- بهار، چهارزاد، (۱۳۸۰)، «دیوان اشعار بهار»، جلد اول و دوم، انتشارات توس.
- ۳- جعفری، مسعود، پژوهشی تطبیقی در مکتب رمانتیسیم، شورای گسترش زبان فارسی www.persian_language.org
- ۴- _____، (۱۳۸۷)، «سیر رمانتیسیم در اروپا»، چاپ اول، نشر مرکز.
- ۵- _____، (۱۳۸۰)، «افسانه، اوج رمانتیسیم نیما»، فصلنامه هنر، شماره ۵۰.
- ۶- حاکمی، اسماعیل، (مرداد ۸۳)، «بهار و شعر مشروطیت»، ماهنامه حافظ، شماره ۵.
- ۷- خطیبی، حسین، (اردیبهشت ۸۴)، «هنر شاعری و سبک اشعار بهار»، ماهنامه حافظ، شماره ۱۴.
- ۸- رفعت جو، حامد، (۱۳۸۲)، «بازتاب رمانتیسیم در عرصه ادبیات منظوم ایران»، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه ارومیه، گروه ادبیات فارسی، www.urmia.ac.ir
- ۹- سیدحسینی، رضا، (۱۳۷۲)، «مکتب‌های ادبی»، جلد اول، انتشارات نیل.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، «شعر بهار»، مجله بخارا (یادنامه ملک‌الشعرا بهار) شماره ۵۵.
- ۱۱- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۲)، «سبک شناسی شعر»، چاپ نهم، انتشارات فردوس.
- ۱۲- فلاح، مرتضی، تابستان (۱۳۸۵)، «جایگاه آزادی و آزادی خواهی در شعر شاعران دوره بیداری»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، شماره‌های ۵ و ۶.